

سومین پیش‌همایش

«نسبت‌شناسی اندیشه‌های عرفانی

علامه حسن‌زاده آملی (رض) با مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)»

حجت‌الاسلام رودگر

با سلام و تشکر از همه استادان و عزیزان بابت قبول دعوت در پیش‌همایش سوم عرفان اهل‌بیتی که موضوع نسبت‌شناسی اندیشه‌های عرفانی علامه حسن‌زاده آملی با مکتب اهل بیت است. ما در محضر و منظر این عالم ربانی و سالک توحیدی و عارف انقلابی و اجتماعی هستیم و ان‌شاء‌الله از عنایات و افاضات ایشان از عالم برزخ برخوردار خواهیم شد. در ابتدا عرض کنم اولاً شناخت اندیشه‌های علامه حسن‌زاده آملی از جهات مختلف دشوار و در عین حال بسیار شیرین، دلنشین، معرفت‌زا و معنویت‌بخش است. دلیل مشکل بودن شناخت اندیشه‌های علامه این است که جامع‌الابعادند، همان‌طور که موصوف شده به علامه ذوفنون. دانش ایشان از توسعه کمی و کیفی خاصی برخوردار است؛ لذا شناخت اندیشه‌های ایشان و منظومه‌های فکری ایشان دشوار است، مگر برای کسانی که تعلیم‌یافته مکتب فکری و معرفتی ایشان باشند. دوم اینکه استادانی که در محضرشان هستیم، کاملاً اذعان دارند که روش ایشان در مقام تعلیم و تدریس و تحقیق و تألیف و نیز مواجهه مجتهدانه ایشان درباره متون و آرای بزرگان معرفت و کلام و حکمت و حوزه‌های مختلف ایجابی و تبیینی بوده نه سلبی و انتقادی و همواره شاگردانشان تلاش



داشتند اول فهم درستی از آرا و انظار درستی از بزرگان معرفت داشته باشند و خیلی ضمنی حرف‌ها و دیدگاه‌هایشان را مطرح می‌کردند و از این حیث مشکل است که افراد به استنباط و استخراج و درک درست اندیشه‌های علامه پی ببرند. به دنبال همین نکته دست‌یابی به نوآوری‌های گوناگون علامه به دلیل منطقی و روش ایشان سخت است. حال اگر بخواهیم در آن ساخت عرفانی علامه را شناسایی کنیم، از جهاتی دشوارتر است.

جلسه ما ناظر به ساخت سلوکی و عرفان عملی علامه نیست، بلکه دو مسئله از مسائل مهم و سرنوشت‌ساز را مطرح کنیم که با اندیشه‌های عرفان نظری علامه ارتباط دارد. یکی از آن محورها این است که اگر بتوانیم مبادی تصویری بحث را همراه با مبانی به‌درستی درک و دریافت کنیم، بهتر می‌توانیم سراغ شناخت اندیشه‌های ایشان برویم. چه بسا این اشکالات و مشکلاتی که برخی مطرح کرده‌اند، معلول همین باشد که احیاناً در خیلی جاها مبانی و مقدمات و شرایط لازم جهت دریافت درست مبادی تصویری بحث به‌خصوص زبان‌شناسی که زبان و ادبیات خاص و اصطلاحات خاص خودش را دارد، مهیا نبوده است.

اکنون این پیش‌همایش در محضر استادان برای تبیین مبانی عرفانی علامه برگزار شده است تا ما را به حقایق معرفتی علامه و دیدگاه‌های ایشان نزدیک کند و بتوانیم بینش درستی برای تحلیل مسائل فکری علامه بیابیم.

حجت‌الاسلام حسینی آملی:

بسم الله الرحمن الرحيم. در خصوص شخصیت علامه حسن‌زاده آملی باید گفت «یک دهن خواهم به پهنای فلک». سالیانی که در محضر ایشان بودیم، حرف از توحید بود و ولایت و بنده افتخار داشتم اسفار و نصوص و برخی علوم را در محضرشان باشم. نگاه ایشان به توحید همان هویت مطلقه‌ای بود که در تفصیلش (قل هو الله احد) این بود که



«هو» در اینجا ضمیر نیست؛ چراکه از اگر ضمیر می‌بود منادا واقع نمی‌شد. دوم واقعه امیر مؤمنان است در خصوص اینکه حضرت خضر نبی را در خواب دیده‌اند که فردا در کوران جنگ ذکر باشد و ایشان به حضرت یاد داده‌اند و ذکر «یا هو یا من هو الا هو». لذا اگر «هو» منادا واقع نمی‌شوند، معلوم می‌شود که اصلاً ضمیر نیست، بلکه اشاره است به هویت مطلقه الهی و اگر «الله الصمد» بیانگر هویت مطلقه باشد، در تبیین «الله الصمد» باید گفت «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن». مبنای ایشان این بود که اگر فقه اللغه هم انجام دهیم، چیزی در تبیین حقیقت توحید جز همین هویت مطلقه صمدیه از آن استفاده نمی‌شود که اگر در حد احدیت، «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن»، این عطف را درست معنا کنیم؛ مانند اینکه بگوییم «جاء زید و عمرو. شما به جای جا تکرار کنید او عطف را آورده‌اید؛ یعنی باید بگویید: «هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن» و اگر همان هویت حقیقی تبیین بشود، می‌شود «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله». با این بیان اگر توحید را درست ادراک کنیم، فرمودین گاهی توجه به برخی نکات که لازم است ارائه دهم، این است که دوستان ما سؤالاتی که می‌پرسند و برخی وقایع را عرض می‌کنم.

هر فنی اصطلاحات خاصی دارد؛ مثلاً در **معالم، اصول فقه و رسائل و کفایه** مبنای استصحاب قاعده «لا تنقض الیقین بالشک» است و من صریحاً عرض می‌کنم که «قل هو الله الاحد» کمتر از لا تنقض الیقین بالشک» بحث ندارد. «الله الصمد» باید سال‌ها در سه جلد **اسفار و الهیات بالمعنی الاخص و مجموع مصباح الانس و بیان شأنیت و شخصیت** انسان کامل به دوستانی که ذوق این مباحث را دارند، مطرح و بحث شود. حضرت امام در نامه به آقای گورباچف فرمودند اندیشمندانتان را به حوزه‌های علمیه ما روانه کنید و این درس را مدرسه‌ای بیاموزند. این مباحث دشوار است، مگر برای کسانی که اهل تحقیق‌اند و اینها برای آنها چندان شبهه‌ای نیست؛ اما برای آنانی که اهل تحقیق نیستند باید توحید را در همان مرتبه همگانی بیاموزند. خداوند فرمود: «آیا ندیدید که خداوند ابل را چگونه

خلق کرد» و از این دست فرمایش‌ها می‌شود توحید افعالی برای عده‌ای برای موحذبودنشان کافی است، توضیح داد و اگر می‌خواهید بالاتر بیایید توحید وصفی و اوصاف الهی را تبیین کنید. لذا یک دوره شرح مثل جناب سبزواری برای دعای جوشن کبیر دارد و اگر می‌خواهید راه برای توحید ذاتی باز کنید، «الله الصمد» را برگردانید به «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» که این هویت مطلقه گویای آن توحید ذاتی است. اینها مدرسه و مکتب و بحث می‌خواهد تا مستمعان ما بتوانند توحید را با اصطلاحات تصویری‌اش دریابند. در تصدیق فرمایش‌ها و مکتب علامه که الا الی الله تصیرو الامور و این امور، شدن است و انسان باید صفات الهی را در خود عینیت بخشد و خود بشود مجمعی از صفات کمال الهی که نموداری از آن را آقا در کتاب **انسان کامل در نهج البلاغه** آورده است که وصف اول آن ولی الله و وصف دوم خلیفه الله است؛ بدان معنا که «و علم آدم الاسماء کلها» انسان خود بشود مظهر تمام صفات الهی که فرق است بین عدالت فقهی و عدالت عرفانی. عدل فقهی را به کسی می‌گوییم که گناهان کبیره نکند و اصراری بر صغایر نداشته باشد و به همین مقدار می‌شود به او در نماز جماعت اقتدا کرد؛ اما اگر از این مقام ما در مرتبه عدالت عرفانی وارد شدیم، یعنی جامعیت اسما و صفات الهی و ظهوردادن اسما و صفات الهی در مقاماتی که قابلیت‌ها در آنجا تعبیه شده و انسان کامل کسی است که جامع اسما و صفات الهی در مقام صیورورت و مقام خلافت تکوینی الهی است. حال این انسان که جامع تمام صفات کمال الهی شد، دیدش به همه موجودات می‌شود مظهر الله. آن خلیفه الله که خود همه صفات الهی را در خود عینیت بخشیده، دید او نسبت به تمام موجودات عالم الهی می‌شود. به نقل امام علی علیه السلام: «ما رأیتُ شیئاً الا و رأیتُ الله قبله و بعده و معه»؛ یعنی یک برگ گیاهی را که نگاه می‌کنیم تنها برگ را می‌بینیم؛ اما انسان کامل و خلیفه الله علم الهی را در پروراندن این برگ گیاه می‌بیند. قدرت الهی و حیات الهی و حتی مغفرت الهی را می‌بیند که آنچه را باغبان از ریشه این درخت نهاده است، اگر مغفرت



الهی ظهور نیابد و آثار کود پای درخت بر این برگ نبات بروز نکنند، چه کسی مشتری خواهد شد؟ بدین ترتیب حتی مقام مغفرت الهی هم باید در برگ درخت ظهور کند. این برگ گل را ما مظهر جامعیت همه صفات الهی بدانیم، منتها به قدر قابلیت برگ گل که چقدر می‌تواند حیات و علم و قدرت الهی را ظهور بدهد. حال اگر سایر مظاهر باشند؛ مثلاً در داستان سامری و حضرت موسی و برادرش که چرا مردم را منع کردی، بدان معناست که در هر مظهري از مظاهر وجودی صفات الهی در آنجا ظهور کرده و نباید به مظاهر در بیان ماهیات توجه کنیم. حال آنجا گوساله باشد یا در جای دیگر برگ گل یا حتی شخصیت. افراد علی‌اللهی که امروزه از آنها انتقاد می‌کنیم، به این دلیل است که در یک مرتبه محدود شدند، وگرنه اگر استدلال می‌کردند که «به علی شناختم من به خدا قسم خدا را» که امیرمؤمنان جامع همه صفات الهی است، مشکلی نبود؛ نباید در سیر و سلوک در هیچ مرتبه‌ای متوقف شد. مشکل کار اینجاست که در یک مرتبه متوقف می‌شوند و از این صفات سیر نمی‌کنند که به کمال و قدرت و علم مطلق راه یابند. شما از این مظاهر وجودی راه می‌افتید اولاً در سیر مفهومی، بعد در سیر مصداقی و اینکه خود جامع صفات الهی بشوید. اگر انسان راه بیفتد و خود در مقام صیورورت جامع صفات بشود و تبدیل به عادل به معنای عرفانی شود که قسیم الجنة و النار شود؛ انسان کامل این است و انسانی که این طور باشد، هر کجا را که ببیند، دیدش الهی است و در هیچ کجا محدود نمی‌شود. هر برگ درخت یا هر شخصی را گویای صفات کمال الهی می‌بیند. تنها گره و مشکل آنجاست که در مرحله و مقطعی محدود شوید. امیرمؤمنان می‌فرماید: «كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ».

انسان در سیر و سلوک می‌تواند به جامعی از صفات و اسمای الهی راه یابد و دید او الهی باشد و جامعیت اسما و صفات الهی را دریابد و در هیچ مرحله و مقطعی از سیر توقف نداشته باشد. ایستادن باید برای عدم توقف باشد؛ باید از قابل‌ها در محدودیت‌های



عبور کنیم و به «ایک نعبد و ایک نستعین» برسیم؛ یعنی ما از همه صفات و اسمای الهی عبور کردیم، بلکه به ظاهری که در تمام این مظاهر آمده درک و دریافت کردیم. در اصول کافی درباره حدوث اسما آمده که فرموده‌اند: آیا صفات را عبادت می‌کنیم که کفر است، صفات را با ذات عبادت می‌کنیم که شرک است و ذات را با همه صفات عبادت می‌کنیم و توحید است؛ لذا در خطاب ما در «ایک نعبد و ایک نستعین» که البته قصد انشا نداریم و قصد قرائت داریم، می‌دانیم مخاطب آن مقام غیب‌الغیوبی است که در نهاد خودمان بایست عبور کنیم؛ چراکه دارای شأنیت غیب‌الغیوبی است که تمام متعلقات را در انا به خودمان نسبت می‌دهیم و حتی باید از تمام متعلقات عبور کنیم. اینکه می‌گوییم عقل و روح من، این «من» کجاست؟ هر کس به این «انا» و من راه یابد، به خطاب ایک راه یافته است. «من عرف نفسه من عرف ربه». علامه طباطبایی در **نهایه** فرموده‌اند که ما حس جوهریاب نداریم و آنچه از حواس دریافت می‌کنیم، از ماهیات است و باید از ماهیات و نیز از جوهر ذاتمان بگذریم؛ چراکه باید به وادی وجود راه یابیم. در این صورت به حقیقت توحید و هویت مطلقه راه پیدا می‌کنیم و اینجا می‌شود پایان سفر ثالث و از اینجا به بعد می‌توان شکایت کرد که چرا در برگ و گل‌ها و... متوقف مانده‌اید و اگر به الله راه یافتید، می‌توانید به کثرات بروید و در سیر الهی توقف نکنید.

حجت الاسلام امینی نژاد:

بسم الله الرحمن الرحيم. موضوع بحث همچنان که گفته شد، نسبت‌شناسی اندیشه توحیدی صمدی علامه حسن‌زاده آملی با مکتب اهل بیت با قرآن و روایات و با ثقلین است. بنده چند نکته مقدماتی عرض می‌کنم:

اول اینکه مباحث عرفان نظری استخوان‌بندی و اساس آن سه بحث است: ۱. توحید در وجود که به وحدت شخصی اطلاقی مشهور است و در لسان استاد حسن‌زاده آملی با توحید



صمدی قرآنی یاد می‌شود که نشان دهند این نگاه توحیدی حقیقتی است برخاسته از قرآن و روایات و موافق با مکتب اهل بیت. ۲. علم پیش از ایجاد در قالب نظریه اعیان ثابت‌ه و پیامدها و لوازم آن. ۳. بحث موحد یا انسان کامل. این سه مورد اساس مباحث عرفان نظری و هستی‌شناسی عرفانی را تشکیل می‌دهد. محل بحث مسئله اول و توحید در وجود، وحدت شخصیه وجود اطلاق است. مسئله دیگر این است که زبان دین یک زبان معجزگون است و حقیقت این است که اگر فرصت می‌شد، نشستی در خصوص زبان دین در حوزه معارف مطرح می‌کردیم؛ چون اصولی را گزاره‌های دینی و قرآنی و روایی در القای معارف رعایت می‌کند که این اصول در مباحث متعارفی مانند بحث‌های فقهی مطرح نشده است؛ مثلاً یکی از اینها زبان دین در حوزه معارف، زبان تشکیکی و ذومراتب است. در مباحث فقهی اینها مطرح نیست و اگر مطرح می‌شود برای همه است و فهم آن به گونه‌ای است که اگر مطرح شود، برای همه امکان روی‌دادن وجود دارد. اما در حوزه معارف، چه در بحث توحید چه بحث موحد و چه تبیین بسیاری از رمز و رازهای هستی، زبانی که بسیاری از معصومان رعایت می‌کردند، همان زبانی که قرآن و خدای متعال رعایت می‌کند، این است که به نحو تشکیکی و ذومراتب مباحث ارائه می‌شود؛ مثلاً در همین مسئله توحید واقعاً در آیات و روایات باید بگوییم فقط اینکه خدا هست، از اینجا شروع می‌شود؛ ولی مراتب تبیین مسئله توحید و همین‌طور مرتبه به مرتبه بر حسب مخاطبان مختلف و رعایت استعدادهای مختلفی که در جامعه و انسان‌ها وجود دارد، شروع می‌شود تا مسئله‌ای که در مباحث توحیدی و خطبه‌های نهج البلاغه و برخی آیات قرآن به نحو بسیار باشکوه و اوج‌گرفته مطرح می‌شود. توحیدی که امام علی علیه السلام در فرمایش‌هایشان مطرح می‌کنند، آن وحدت غیر عددی در پاسخ به سؤال سائل در جنگ جمل یا صفین مطرح می‌کنند. اگر آن معنا را در نظر بگیریم، متناسب عموم مردم نیست؛ یعنی توحید غیر عددی که از اصول معارف توحیدی ماست، برای بخشی از استعدادها

می‌باشد و دین هم واقعاً هم قرآن و روایات زبانشان به گونه‌ای است که عموم افراد و متکلمان و هم فلاسفه و هم فضاهای عمیق فلسفی و توحیدی از آن بهره‌مندند. این نکته اهمیت دارد؛ چراکه باید توجه داشته باشیم در آیات و روایات وقتی خداوند صحبت می‌کند، یک وقت با خدای تنزیهی و یک وقت با خدای تشبیهی است که هر دو حق‌اند و بالاتر این است که جمعی از هر دو باشند که آن هم حق است؛ لذا اساساً اجتهاد در حوزه معارف مشکلس این است که چرا تلقی خوبی از مباحث توحید عرفانی در حوزه علمیه و فضاهای این چنینی صورت نمی‌گیرد؟ به این دلیل که اجتهاد در حوزه معارف راه نیفتاده است. به قول استاد حسینی آملی اگر «لا تنقض البقین بالشک» به چند سال درس و بحث نیاز دارد، آیا «قل هو الله احد» درس و بحث نیاز ندارد؟ چرا توحید شیخ صدوق در حوزه‌ها مهجور است؟ طرح این دست مباحث مقدمات لازم خود را می‌خواهد و ما به نحو ضروری واقعاً نیازمندیم فرایند اجتهادی در حوزه‌ها راه بیفتند. این فرایند اصول فقه و ویژه خود را می‌طلبد. همین اصل که زبان دین در حوزه معارف تشکیکی است، در هیچ یک از کتب اصول فقهی مطرح نشده است و در گوشه و کنار کتب تفصیلی و دیگر مباحث مشابه طرح شده است؛ برای مثال اینکه در حوزه معارف هرچه معارف سنگین‌تر باشد، این روایت گوینده شادتر است، کجا باید گفته شود؟ شذوذ علامت ضعف است، ولی در مباحث معارفی شذوذ علامت قوت است که این دست مباحث در حوزه‌های علمی را به صورت رسمی مطرح نکردیم تا روشن شود توحید احدی اطلاقی که اینها مطرح می‌کنند، چگونه از دل آیات و روایات به لحاظ فنی بر اساس اصل ظهورگیری به دست می‌آید. همان طور که می‌دانید، تأویل‌ها مختلف‌اند و برخی با آیات و روایات سازگاری ندارند و اصول حاکم بر مباحث زبان‌شناسی با او همراهی نمی‌کند و ما این دست از تأویلات را نمی‌پذیریم. اما آنهایی که مثلاً بر اساس علما با روح معنا‌گره خورده که کاملاً در راستای ظهورگیری است. ما باید این مباحث را در اصول فقه المعارف بپردازیم و رجال و فقه و



درایه متناسب با این حوزه‌ها مطرح شوند و علما نظراتشان را ارائه دهند و آن وقت است که ذخایر قرآن و روایات در حوزه معارف خودش را نشان خواهد داد. اینکه در حوزه علمیه بالغ بر پنجاه درس در حوزه فقه داریم، دست کم باید حتی سی درس خارج در حوزه فقه المعارف داشته باشیم تا تمامی بحث‌های اصولی بحث و گفت‌وگو شوند تا به یک نتیجه در این حوزه‌ها برسیم و فرایندها روشن شود و بر اساس آن بگوییم که توحیدی که از دل آیات و روایات می‌آیند، روشن می‌شود که توحیدی را که عموم می‌فهمند، قرآن تأیید کرده است؛ اما بالاتر از آن هم هست. حال سؤال ما این است که توحیدی که عرفا مطرح کردند و علامه حسن‌زاده آملی مدافع آن بودند و گفته شد که جز این توحید در کلاس‌ها درس و بحث دیگری مطرح نبود، آیا این توحید مورد امضای شریعت و آیات و روایات است؟ این مباحث باید محل توجه ما باشد.

نکته دیگر اینکه در خصوص مسئله توحید عرفانی از منظر آیات و روایات، گفت‌وگوهای فراوانی شده که قابل مراجعه است. رساله توحیدی علامه طباطبایی که از آغاز مسئله توحید را در سطوح ادراکی فراوان دیده و می‌گویند آنچه را می‌فهمیم می‌گوییم و همان اول مسئله وحدت شخصی وجود به تلقی عرفان را مطرح می‌کند که در نظام هستی یک موجود است و همان واجب‌الوجود است. سپس تقریری را ارائه می‌دهند و سپس آیات و روایات را در زمینه شرایط اجتهاد در این حوزه مطرح می‌کنند.

حضرت استاد علامه حسن‌زاده آملی در مباحث متعدد از آثارشان به این بحث یعنی نگاه به مسئله توحید عرفانی از منظر آیات و روایات به این بحث پرداختند که اگر بنا باشد یک اثر واحد شکل بگیرد که تمام گفته‌های علامه در مقام استفاده از آیات و روایات در حوزه توحید صمدی قرآنی استفاده بشود، یک کتاب و اثر کامل خواهد شد ولی به نحو پراکنده؛ مثلاً در جلد اول اسفار در تواسیح و تعلیقات صفحه ۴۱۶ تعداد فراوانی از روایات موجود و مباحثی از مکتب اهل بیت را آورده است. چنان‌که آقای رودگر اشاره

کردند، ایشان در رساله **وحدت** به نحو ویژه به این بحث پرداخته‌اند. در رساله‌ها **لقاء الله** و **لقائیه** بسیاری از این دست مباحث محل گفت‌وگو قرار گرفته و در رساله **انه الحق** ایشان از منظر آیات و روایات مسئله را خاطر نشان کرده‌اند. چقدر از آثار ایشان تفسیر سوره توحید محل توجه قرار گرفته است. در مسئله توحید صمدی قرآنی، واژه صمد که یک بار در قرآن آمده و روایاتی که در شرق و بسط آن مطرح شده و دقت‌هایی که باید اعمال شود، توحید صمدی یعنی خدای کمال محض که هیچ نقص و نقصانی نداشته باشد. حرفی که عرفان در این خصوص دارد، همین است و ما به دنبال خدایی هستیم که محض و صمد باشد یا فاقد هر مفقود باشد؛ به این معنا که همه دارایی‌ها و کمالات و هستی‌ها در او جمع است. ایشان در ادامه دارند که حق صمد یعنی «**بسیط الحقیقه کل الاشیاء**». اینکه در روایات آمده «**صمد الذی لا جوف له**...» چون او کمال مطلق است، همه به او محتاج‌اند و اگر نقص می‌داشت، این گونه نبود.

آیت‌الله جوادی آملی در آثار مختلف‌شان مانند **عین النضاح** که گروه از آیات و روایاتی را که در مسیر فهم توحید عرفانی قابلیت بحث دارد، ارائه فرموده‌اند؛ همچنین در **رحیق مختوم** و شرح اسفار به این مطلب پرداخته‌اند. استاد یزدان‌پناه نیز در کتاب **مبانی و اصول عرفان نظری** وقتی به بحث توحید عرفانی از منظر آیات و روایات می‌پردازند، به چند گروه از آیات و روایات قابل طرح در این حوزه اشاره کرده‌اند. عزیزی به کتاب حکمت عرفانی و به برهان نقلی توجه داشته باشند، درمی‌یابند که بی‌جهت نبود بزرگان معارف و عرفان شیعه به توحید عرفانی تن داده‌اند. آنچه به آن دلخوش‌اند، اگر اهل کشف و شهود بودند، مانند علامه حسن‌زاده بخش کوچکی از دریافت‌های شهودی‌شان را در کتاب **انسان در عرف عرفان** مطرح کرده‌اند. خود ایشان هم چندین برابر به تعبیر استادان بیشتر از آنچه می‌شناسیم، مربوط به دهه‌های قبلی ایشان است و واقعاً اینکه ایشان در دهه‌های اخیر چه جایگاهی به لحاظ کشف و شهود داشته‌اند، بحث دیگری دارد: یا کشفی است یا مسئله



عقلی. آخرین تحقیقات عقلی دستگاه وحدت شخصیه وجود را تأیید می‌کند. دقیق‌ترین اندیشه‌های عقلی این معنا را تأیید می‌کنند. از این گذشته آن چیزی که دل آنها را محکم می‌کند، گفته‌های معصومان است. اینکه بزرگواران مطالبی مطرح فرموده‌اند و اگر انسان اهل کشف نباشد، دو معیار دارد: یکی اینکه معیار عقل است و دیگری نقل. آنچه دل انسان را محکم می‌کند، آیات و روایاتی است که در این حوزه از حد ظهور گذشته است. بزرگانی که مخالف این بحث‌اند، حرفشان این است که وحدت شخصیه وجود عرفانی چون عقلاً باطل است، آیات و روایاتی را که ظاهر در وحدت وجود دارد، باید از ظاهر برگردانیم مثل مسئله یدالله، وجه الله و امثالهم. می‌گوییم عقل صریحاً گفته که خداوند دست ندارد؛ لذا معلوم می‌شود منظور از یدالله چیز دیگری است و اینها همین بحث را گرفته‌اند و گفته‌اند وحدت شخصیه وجود عقلاً باطل است و اینجاست که قصد دارم به نکته دیگری اشاره کنم که کسی که می‌خواهد وحدت شخصی وجود عرفانی را با آیات و روایات مقایسه کند، باید اول به فهم و درک درست از وحدت شخصی وجود برسد. بنده وقتی تقریر وحدت وجود شخصی این عزیزان را می‌شنوم - علی‌رغم میل و ارادتی که به نفس و قلب پاک و طاهر این عزیزان دارم - دیافت می‌کنم که فضا و ساحتی که از وحدت شخصی وجود می‌گویند، هنوز به درک کامل بار نیافته‌اند. کسی که می‌خواهد این معنا را از منظر آیات و روایات بحث و بررسی کند، اول باید توحید عرفانی برای او جا بیفتد و بعد به این فضا وارد شود. علامه حسن‌زاده در کتاب **لقاء الله**، در باب دوم همین بحث را مطرح می‌کند که کسانی اند که وقتی این عبارت را از اهل معرفت می‌شنوند که «لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دِيَارِ لَيْسَ الدَّارُ وَ مِنْ فِي الدَّارِ الْاِهُوَ انَّ اللهَ كَلِ الْاَشْيَاءِ». حضرت ایشان می‌فرمایند: وقتی کسانی اینها را می‌شنوند، نسبت ناروا به گوینده می‌دهند و علت آن تراکم جهل مرکب است. اینها همه از فضای تقلید ناشی شده و مانع از ادراک انسان است. علامه می‌فرمایند وقتی عارف این حرف‌ها را می‌زند، به او حمله می‌شود. اما علت

چیست؟ اینکه اول باید فهم درست از وحدت شخصی وجود صورت گیرد و بعد بدانیم در آیات و روایات چه خبر است؟

وقتی که وحدت شخصی وجود مطرح شود، هدف اصلی عرفا تثبیت معیت است؛ یعنی خودشان تصریح می‌کنند که نسبت حق و خلق ممکن است مابینت باشد، یا مجاورت یا حلول و ابطال یا معیت یا ... و به همه این نظرات در آثارشان تصریح کرده‌اند. محقق فناری در **مصباح الانس** (صفحه ۷۷) تصریح می‌فرماید که مراد عارفان نه حلول است نه مجاورت و نه مماسه، دنبال معیت‌اند. «هو معکم اینما کنتم»؛ ولی معیت را درست معنا کنیم. فرصت بسط و بحث این معنا وجود ندارد. مسئله معیت را جدی بگیریم؛ چراکه موضوعی وجودی است. اگر معیت وجودی است، چگونه باید تصویر داشته باشیم. با نگاه‌های متعارفی را که راجع به توحید هست، چه باید کرد؟ عزیزی در یک جلسه رسمی دو لیوان را کنار هم گذاشت و گفت اگر فاصله داشته باشد، این معیت ندارد و اگر به هم چسبیده باشد، معیت دارد. حال من می‌پرسم دو لیوان شیشه که به هم چسبیده‌اند، چگونه بافت‌ها و ذرات آنها با هم معیت پیدا می‌کنند؟ اگر معیت حقیقی وجود حضرت حق بخواهد مطرح شود، آن وقت ما نسبت حضرت حق را با اشیا چگونه بایست توضیح دهیم؟ همراهی یک حقیقت غیر متناهی با حقایق محدود را چگونه باید توضیح داد؟ درد اساسی که باید به آن توجه کنیم، این است که ما در گفتمان علمی چگونه باید رفتار کنیم؟ اگر بزرگانی مانند ملاصدرا و علامه طباطبایی و امام راحل را در نظر بگیریم. ما بحثمان این است که اگر چنین اشخاصی شرایط دین‌پژوهی و فهم گزاره‌های دینی را ندارند، چه کسی را باید بگوییم. ممکن است بگویند که این برداشت قرآن یا روایی نادرست است، ولی آیا حق می‌دهند که اشخاص یا شخصیت‌هایی را که در این حوزه‌ها عرضه می‌شود، متهم به کفرگویی نمی‌شوند؟ عرضم این است که آیا باید در فضای گفتمان علمی به این مباحث توجه داشته باشیم؟ مسئله معاد جسمانی را که صدرالمآلهین مطرح می‌کند، ممکن است



کسی بگوید که با آیات یا روایات سازگاری دارد یا ندارد. از بهترین دیدگاه‌هایی که می‌تواند معاد جسمانی را در آیات و روایات نشان دهند، همانی تقریری است که ملاصدرا مطرح می‌کند. حال کسی می‌گوید دارد یکی هم می‌گوید ندارد. در نظر بگیریم در یک فرایند اجتهادی باید این تلقی به قبول شود نه اینکه رمی به کفرگویی و امثال آن شوند. وقتی که استاد حسن‌زاده آملی به رحمت خدا رفتند، پیام‌هایی عالی صادر شد و مباحث فراوانی مطرح شد؛ ولی از گوشه و کنار نوشته‌ها و مباحثی به گوش رسید نقل به مضمون از یکی از بزرگان که خداوند ایشان را رحمت کند و همان طور که خداوند سبحان، «لا تاخذه سنة و لا نوم»، همان طور هم لا تخذنی سنة و لا نوم. قدری که انسان توجه کند که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» اینکه بگوید فلانی فوت شده حالا سنه و نوم مرا نمی‌گیرد، نفس ناطقه انسان است، آیا این نفس ناطقه وقتی انسان می‌خوابد، [آن هم] می‌خوابد؟ مگر نفس ناطقه سنه و نوم دارد؟ مگر کسی بمیرد، باید بگوییم سنه یا نوم او را گرفته است؟ این خوابی است که عین بیداری است. ما باید حرف و سخن را به درستی متوجه شویم.

ممکن است کسانی لسان افراد توحیدی اهل معرفت را نپسندند. علامه می‌فرمودند یک وقتی دیدم کسی با عصبانیت درب خانه ما را می‌کوبد. دیدم با ناراحتی می‌گوید چرا از شراب و ساقی و کذا و اینها حرف می‌زنید؟ دیدم که عصبانی است، او را به خانه دعوت کردم و پرسیدم آیا قرآن می‌خوانی؟ با ناراحتی جواب داد بله حتماً که می‌خوانم. سؤال کردم آیا در قرآن و سوره انسان عبارت «شراباً طهوراً» را دیده‌ای؟ حالا این زبان و این لسان خاص است. اینها مباحث خاص خود را دارد و البته باید انسان وارد این فضا شود. دخل و تصرف بدون آگاهی جالب نیست.

ما سیزده گروه از آیات و روایاتی را که بر مدعای وحدت شخصی اطلاق دلالت دارد، مفصل بحث کردیم. می‌دانید که روشی علامه طباطبایی در این حوزه‌ها در پیش گرفته، به صورت ظهورگیری فنی است. علامه طباطبایی در تفسیر **المیزان** بسیاری از مدعاهای اهل



معرفت و عرفا را آورده است؛ ولی اینکه چرا نمی‌توانند هجمه کنند، به این دلیل است که به روش فنی از آیات و روایات استفاده کرده و همین صحیح است و در فقه المعارف چنین کاری باید صورت بگیرد. عرض کردم ما سیزده طایفه از این مباحث را داریم.

حجت الاسلام رودگر:

برخی از حاضران در جلسه سؤالاتی دارند که در خدمت این عزیزان هستیم. سؤال: افرادی که علاقه‌مندند وارد این مباحث و معارف شوند، شما چه طریق و مسیری را پیشنهاد می‌کنید؟

حجت الاسلام حسینی آملی: طرح درسی از معرفت نفس و فصوص فارابی و کتاب عاقل و معقول و کتاب عیون مسائل النفس را این سبکی پیش بروند برای شاگردان مستعد مناسب است.

سؤال: آیا علامه حسن‌زاده آملی نوآوری‌هایی نیز دارد و آیا سند دارد به خصوص در بحث معرفت النفس؟

حجت الاسلام امینی نژاد: از یک منظر خود برجسته‌سازی مباحث نفس در دوره اخیر توسط حضرت علامه صورت گرفته است؛ لذا ایشان را باید اساساً فیلسوف دانست. علامه طباطبایی در کتاب **بدایه و نهاییه** به هر دلیل صلاح دیدند مباحث نفس و معاد مطرح نشود. در پایان‌نامه‌ها می‌بینم که ضعف‌های عجیبی به لحاظ مباحث نفس‌شناسی دیده می‌شود. دلیل آن است که چنین مسائل و مباحثی در ناحیه تعلیمی مقداری مورد غفلت قرار گرفته است. همین بحث برجسته‌سازی بحث‌های نفس بسیار مهم است. این طور که از جناب آقای حسینی شنیدم، حضرت علامه می‌فرمایند من شأن تأسیسی در مباحث حکمی یا عرفانی ندارم، بلکه شأن شارح‌بودن کلمات این آقایان را دارم. حالا اینکه معنای این جمله چه باشد، می‌تواند محل بحث و توجه باشد؛ مثلاً ایشان در مسئله تکامل برزخی



صدرالمآلهین بحث روشنی در این قسمت ندارد و اکثر عبارات ایشان ناهی این معناست. جناب علامه مباحث تکامل برزخی را خیلی جدی گرفته‌اند و به تقریرها و مباحثی که ممکن است صورت بگیرد، توجه داشته‌اند. دیگر آنکه بحث قیامت کبرای آفاقی است. ایشان بر اساس برخی از داده‌های قرآنی و برخی بحث‌های علم هیأت، به طرح ویژه مسئله در آغاز قیامت کبرای انفس در قیامت کبرای آفاقی رسیده بودند و این را مورد توجه قرار می‌دادند؛ مثلاً بحث اتحاد عمل و عامل و معمول که البته در آثار صدرابحث علم عالم و معلوم خیلی برجسته شد و مبسوط مورد توجه قرار گرفت. این معانی کمک می‌کند به بحث اتحاد عامل و عمل و معمول؛ ولی خیلی برجسته سازی نشده و علامه حسن‌زاده این معنا را خیلی جدی گرفتند که می‌دانیم این بحث در مسائل سلوکی خیلی اساسی و مهم است و دایم در فرمایش‌هایشان علم و عمل جوهر مطرح می‌شود و بحث جوهریت دو مقوله. چراکه علم و عمل هویت حقیقی انسان را می‌سازند و ایشان خیلی روی این نقطه تأکید دارند و من هم ندیده‌ام اثری که نوآوری‌های حضرت علامه را فهرست کرده باشد. اگر از شاگردان ایشان چنین کاری را انجام دهند، خیلی مهم و تأثیرگذار است.

سؤال: چرا ابن‌عربی از روایاتی استفاده می‌کند که در هیچ مجمع حدیثی نیامده است؟ آیا این مدل ترویج معارف دارای مشکلاتی است و ملاک ارزیابی ندارد؟ آیا چنین مطلبی صحت دارد؟

حجت‌الاسلام حسینی آملی: مبنایی خود حضرت علامه داشتند که خود این بزرگواران را جزو منابع روایی تلقی می‌کردند؛ مثلاً حیدر آملی در **جامع الاسرار** و جناب ابن‌عربی در **فتوحات** روایاتی را که نقل و استناد می‌کردند، خود این کتب جزو منابع روایی بود؛ لذا اینکه از کجا نقل می‌کردند، حضرت علامه گاهی در درس‌ها تقریر هم می‌کردند که مثل چنین شخصیت‌هایی از اینها مطالبه منابع نقلی نمی‌کردیم.

سؤال: خیلی از کتب علامه یک زبان خاص دارند که متناسب با هر قشری نیست و

مخاطب خاص خودش را می‌طلبد. برای اینکه استفاده بیشتری ببریم، چه کانال و زمینه‌ای وجود دارد که همه عموم مردم بر سر این سفره بنشینند؟

حجت‌الاسلام حسینی آملی: باید سیر مطالعاتی بشود. البته نوع آثار حضرت علامه سیر مطالعاتی آزاد قدری مشکل است، مگر مراجعه به برخی آثارشان، مانند **صد کلمه** یا **الهی نامه** یا رساله ایشان به نام **ذکر و ذاکر و مذکور** که می‌تواند تا حدی استفاده عمومی بشود؛ ولی به هر حال عمده مباحث ایشان باید کلاسی و استاد و شاگردی باشد که قابل استفاده شود.

حجت‌الاسلام امینی نژاد:

در خصوص پرسش قبلی یکی اینکه اولاً وسعت استفاده‌ای که ابن‌عربی از آیات و روایات دارد، بسیار زیاد است. سه - چهار روایتی که از منبع حدیثی اتقان لازم ندارد، اغلب در نقل‌ها استفاده می‌شود؛ در حالی که خود ابن‌عربی در **فتوحات** و **فصوص** شاید صدها روایت جدی را مورد بحث و گفت‌وگو قرار داده‌اند. به این نکته را هم توجه داشته باشیم که حتی در کلام برخی بزرگان هم شاید تعداد محدود حدیث یافت شود که به لحاظ آیات و روایات چندان اتقان نداشته باشند. نکته دیگر اینکه در مباحث فقهی بحثی داریم به نام اینکه محتوا می‌تواند جابر ضعف سند باشد که در مباحث فقهی پذیرفته شده است که یکی از چیزهایی که می‌تواند ضعف سندی احادیث را تا حدی پوشاند، این است که به محتوا توجه کنیم. بسیاری از روایات اخلاقی همان محتوا را تأیید می‌کند که این روایت از ناحیه معصومان صادر شده است. حال برخی روایات هم وجود دارد که وقتی از ناحیه یک عارفیکه اهل کشف و شهود است، مثلاً در مکاشفات مباحثی را دیده، می‌تواند جابر ضعف سند باشد؛ همانند روایات عقلایی و امثال آنها. به نظرم بهترین راه ارتباط‌گرفتن با مباحث علامه حسن‌زاده آملی این است که در فضای درس و بحث باشد.